

الله أكبر
محمد وآله



(کاری از مؤسسه علمی فرهنگی وارثین ملکوت)



اورشليم گمشده

دانشكده دروس عالی دینی و لغوی / دكتر شيخ صادق محمدی /

سلام عليكم و رحمة الله و بركاته

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى اللهم على محمد و آله الطاهرين، الائمة و المهديين و سلم تسليماً كثيراً

برادران گرامی قبل از اینکه بحث خود را شروع کنم، دوست دارم نظر شما را به مسئله‌ای بسیار مهم جلب نمایم:

اتفاقاتی که امروزه در منطقه و مخصوصاً اتفاقاتی که در خاورمیانه رخ می‌دهد.

سوال اینجاست که آیا این اتفاقاتی که امروزه در این منطقه جریان دارد، اتفاقات آخرالزمان است؟ یا اینکه در این اتفاقات، بُعد تاریخی دخیل می‌باشد و یا اینکه نقشه‌ای از پیش تعیین شده است که این اتفاقات را رقم می‌زند؟

برادران گرامی! همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید، قدرتی که امروزه دنیا را فرا گرفته است، نقشه‌ی از پیش تعیین‌شده‌ی خود را به جهت خاصی، متمرکز کرده است. اتفاقاتی که امروزه در موصل رخ می‌دهد، اتفاقاتی که پیش از آن در بابل رخ داده بود، اتفاقاتی را که در این روزگار در یمن رخ می‌دهد، مشاهده می‌نمایید، این، چیزی است که دوست دارم، نظر شما را به آن جلب کنم که بعد از این توضیحات، نهایت امر برای شما واضح می‌شود.

هدف اول از بحث: (باید بدانیم) آیا این اتفاقات و یا قدرت‌های که دنیا را فرا گرفته است و یا اینکه سعی دارد، نقشه‌ی از پیش تعیین شده‌ی خود را پیاده کند؛ همان‌گونه که عرض کردم، اتفاقات آخرالزمان است؟ یا اینکه بُعد تاریخی دارد؟

عنوان بحث ما، اورشلیم گمشده است: همان‌گونه که عرض کردم، این عنوان از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است؛ زیرا به خاطر رسیدن به این مسئله، این نیروهای فراگیر از اهرم‌هایی برای شعار خود استفاده نمودند، تا بتوانند اهداف خود را محقق نمایند. به روشن‌تر شدن این مسئله می‌پردازیم که اورشلیم چیست؟ و ابعاد آن و پیش‌فرض‌های نسبت به این شهر را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

● این شهر کجا واقع شده است؟

● چه کسانی به آن اعتقاد دارند؟

که این مسائل را در بحث روشن خواهیم کرد.

(بن قارین) رئیس وزرای صهیونیستی، مقوله‌ای در این باره دارد. او می‌گوید: اسرائیل بدون اورشلیم، هیچ معنی و مفهومی ندارد و اورشلیم بدون هیکل، هیچ مفهومی نخواهد داشت. در اینجا بین این نام‌گذاری‌ها، ارتباط تنگاتنگی وجود دارد، و از همین‌جا وارد بحث می‌شویم.

برادران گرامی! همان‌گونه که می‌دانید در جزیره‌ی عربی، قبیله‌هایی زندگی می‌کردند که می‌توان از جمله‌ی آنها، قبیله‌های عربی را نام برد که برخی از آنها در نَسَب، به ابراهیم (علیه السلام) باز می‌گردند، که به صورت بیلاق و قشلاقی زندگی می‌کردند، که برخی از این قبیله‌ها، مستقیماً نَسَبشان به اسرائیل، یعقوب باز می‌گشت؛ زیرا ارتباطی تنگاتنگ، بین قبیله‌های اسرائیل و اورشلیم وجود دارد. در بحث، به این مسئله می‌پردازیم که اورشلیم، چگونه به وجود آمد؟ و اینکه طبق اعتقاد بنی‌اسرائیل، چه کسی شروع به ساختن آن کرد؟

در تورات بخش اول تواریخ فصل ۲۲ آیه ۱ تا ۴ چنین نقل شده است: (۱ پس داود گفت: اینجا معبد بزرگ خداوند، خدای ما و قربانگاه قربانی سوختنی، برای مردم اسرائیل باشد ۲ داود

دستور داد تا همه بیگانگانی را که در سرزمین اسرائیل بودند، گرد هم آورند و ایشان را به کار گماشت. گروهی از ایشان برای معبد بزرگ، سنگ‌های چهار گوش را آماده می‌کردند. ۳ او مقدار زیادی آهن، برای ساختن میخ و لولا برای درهای چوبی تهیه کرد. همچنین آن قدر برنز تهیه کرد که کسی نمی‌توانست آن را وزن کند. ۴ تعداد بی شماری الوار سرو توسط اهالی صور و صیدون برای داود آوردند).

و همچنین در این متن می‌بینیم که مسئله‌ی آماده‌سازی برای ساخت این شهر، از جانب پیامبر خدا داود (علیه السلام) صورت گرفت. به این ترتیب که مقدمات ساختمان را تهیه نمود.

همچنین در سفر (اول تاریخ) سبب و علتی را که باعث شد پیامبر خدا داود (علیه السلام) دستور دهد که هیکل و مخصوصاً قربانگاه ساخته شود، می‌خوانیم.

همچنین در سفر (اول تاریخ) **فصل ۲۱ آیه ۱۵** به بعد آمده است: (۱۵) خداوند فرشته‌ای را به اورشلیم فرستاد تا آن را نابود کند. اما او تغییر عقیده داد و به فرشته گفت: (بس است، دست نگه دار!) در این هنگام فرشته خداوند در خرمنگاه ارنان بیوسی ایستاده بود).

این مرد (ارنان بیوسی) مالک این زمین بود و خداوند تعالی به پیامبرش داود (علیه السلام) دستور داد که زمین را از این مرد خریداری نموده و در آن هیکل را بنا کند.

پس خداوند به (جاد) گفت که به داود بگوید: بالا برو تا قربانگاه خداوند را در خرمنگاه ارنان بیوسی بنا کند، طبق آنچه جاد که از جانب خداوند سخن گفته بود، داوود بالا رفت ... تا آخر متن ...

می‌بینیم که در این متن داود (علیه السلام) دلیل بنای هیکل را که از جانب خداوند سبحان است، بیان می‌کند. داود (علیه السلام) باید این مکان مقدس را بسازد تا محلی برای قربانی و فدا باشد، تا سببی باشد برای دفع بلاء از بنی اسرائیل؛ همان بلایی که خداوند متعال بر آنها نازل کرده بود. یک نکته‌ی بسیار مهم و قابل توجه: همان‌گونه که در ادامه‌ی این متن از تورات موجود است، مسئله‌ی قربانی و فدا، در

زمان حضرت داود (علیه السلام) به وجود نیامده است. بلکه در همین فصل (۲۲) آیه ۲۹ می گوید: (در آن زمان، خیمه مقدس و قربانگاهی که موسی ساخته بود، بر فراز تپه‌ای در جبعون قرار داشت).

بنابراین بحث، دارای مقدمه‌ای است و آن این است که ساخت بنا در زمان پیامبر خدا داود (علیه السلام) شروع نشد. بلکه اصل آن در زمان حضرت موسی (علیه السلام) شروع شد، همچنین موسی (علیه السلام) امر شد که قسمتی از ساخت قربانگاه را انجام دهد و اینکه در منطقه ی جبعون باشد.

برادران گرامی؛ **جبعون** امروزی که به آن اشاره می شود در منطقه‌ای از فلسطین واقع شده و همان‌طور که همه می دانند موسی (علیه السلام) وارد فلسطین **نشد!!!!**

زیرا پس از آنکه به او دستور داده شد که وارد فلسطین شود، (البته طبق آنچه که در تاریخ‌های توراتی نقل شده) وارد فلسطین نشد؛ زیرا بنی اسرائیل به نقشه و ایده‌ی شریفش اعتراض کردند و پس از آن، سرگردانی رخ داد و وارد فلسطین نشد. عزیزان! این نکته نسبت به آنچه ذکر خواهم کرد، بسیار مهم است که بدانید تغییر و انحرافی در نقشه و جایگاه‌های جغرافیایی برای نامگذاری مناطق موجود در تورات، صورت گرفته است. تحریفی که در تورات صورت گرفته، فقط در زمینه‌ی عقائد نبوده. بلکه این تحریف در نامگذاری بسیاری از مناطق جغرافیایی مقدس هم بوده است، آری!

می بینیم که داود (علیه السلام) مقدمات و اسباب بناء هیکل را فراهم آورد. ولی نتوانست آن را کامل کند. بعد از داود (علیه السلام) پیامبر خدا سلیمان (علیه السلام) آن را به اتمام رساند، آری! بیایید با هم در سفر پادشاهان فصل ۵ آیه ۱ تا ۵ بخوانیم:

(۱) حیرام، پادشاه صور همیشه دوست داود بود و هنگامی که شنید، سلیمان جانشین پدر خود داود پادشاه شده است، سفیرانی نزد او فرستاد. ۲. سلیمان برای حیرام این پیام را فرستاد: ۳. تو می دانی که پدرم داود، به خاطر جنگ‌های دایمی علیه سرزمین‌های دشمنان اطرافش نتوانست معبدی برای ستایش خداوند بسازد تا اینکه خداوند او را بر همه دشمنانش پیروز گرداند. ۴. اما اکنون خداوند خدای من، به من در همه مرزها آرامی بخشیده و من دشمنی ندارم و خطر حمله نیز وجود ندارد. ۵. خداوند، به

پدرم داوود وعده داد، پسرت که من او را بعد از تو پادشاه خواهم کرد، برای من معبدی خواهد ساخت. اکنون تصمیم گرفته‌ام که آن معبد را برای ستایش خداوند بسازم).

پس در اینجا داود (علیه السلام) بعد از اینکه مقدمات را فراهم آورد، سلیمان ساخت هیکل را به پایان رسانید. آن چنان که متون بر این مطلب دلالت دارند و تاکید می‌کنند، (برای اینکه در وقت صرفه‌جویی شود و وقت به ما اجازه دهد، خیلی کوتاه بیان می‌کنیم که هر آنچه در بحث وجود دارد بیان شود و آن به چالش بکشیم).

بعد از این مرحله، باید به بزرگی بنای معبد سلیمان (علیه السلام) توجه کرد. بزرگ بودن این بنا، بسیار مهم است و سپس درباره‌ی روایات تاریخی توراتی بحث خواهیم کرد و تناقضات آن را با تاریخی که زبان‌شناسان نقل کرده‌اند و یا از آثار باستانی که در عصر جدید کشف شده است، بیان می‌کنیم. کتاب قدیمی تاریخی وجود دارد که هیچ‌کسی نمی‌تواند آن را مورد نقد قرار دهد؛ زیرا کتاب الهی است. این اعتقادی است که تا قبل از عصر جدید وجود داشته. در عصر جدید علوم باستان‌شناسی بوجود آمد که در این علم تقاطعات و تناقضات زیادی با روایات تاریخی وجود داشت؛ چه با روایات تاریخی مقدس و چه با روایات تاریخی غیر مقدس. این امر بسیار مهم است؛ زیرا همان چیزی است که حقایق و واقعیاتی را که بر سر کتاب‌های مقدس آمد، روشن می‌کند. به همین علت است که می‌گویم این نکته بسیار مهم است و در ذهن خود نگه دارید. اینکه نقشه‌های از پیش تعیین شده، چگونه همه جا را فرا می‌گیرد و چرا این نیروها بر روی مناطقی که در آنجا بناهای مربوط به تمدن وجود دارد، نیروی خود را متمرکز کرده‌اند و سعی دارند، آن‌ها را به استعمار خود در آورند؟ یا اینکه چرا نیروهای مسلط بر عالم، به سوی چنین مناطقی می‌روند؟

و چرا تمرکز خود را متوجه چنین تمدن‌هایی کرده‌اند. از نابود کردن بسیاری از دانستی‌های مدنی موجود گرفته تا آثار باستانی و تاریخی و سعی دارند که این حقایق را پوشانند و چنین مسائلی را در ذهن مردم گم و گور کنند. حتی اعتراضات و سوالات و شبهه‌هایی را که ممکن است با یافته‌های

تاریخی بوجود آید، می‌خواهند بپوشانند؛ در حالی که این آثار و یافته‌ها با روایات تاریخی تورات در تقابل است.

آری! بعد از حضرت سلیمان (علیه السلام) (وقتی که وفات یافت) و پس از به پایان رسیدن بنای هیکل، مملکت سلیمان به دو قسمت تقسیم شد. مملکت شمالی که پایتخت آن سامرا بود و مملکت جنوبی که پایتختش در واقع همان اورشلیم بود. (توجه داشته باشید) که پس از رخدادهایی که در این منطقه بعد از تقسیم‌شدنش به جنوبی به وجود آمد. در این برهه زمانی، امپراطوری‌هایی در این منطقه حکومت می‌کردند و این امپراطوری‌ها، برای بدست آوردن مملکت جنوبی، بر یک‌دیگر پیشی می‌گرفتند. برادران گرامی! همان‌گونه که می‌دانید و آن‌گونه که در قرآن کریم آمده و تورات آن را نقل نموده، بنی‌اسرائیل اعتراضات زیادی کردند و انبیاء زیادی را به قتل رساندند. (تمام سیره‌های انبیاء (علیهم السلام) را نابود کردند، تا اینکه خداوند آنچه را باید به آنها نشان دهد و آن عذاب‌هایی را که باید بر سر آنها نازل کند، بر آنها فرود آورد). خداوند سبحان نیز در این برهه‌ی زمانی، بر بنی‌اسرائیل این امپراطوری‌ها و حاکمان را به شدت مسلط ساخت. این امپراطوری‌ها هم هر آنچه می‌توانستند، بر سر بنی‌اسرائیل آوردند. الان با هم رویدادهایی را که در تاریخ ثبت شده، از صارقون دوم پادشاه آشور نقل شده، می‌خوانیم. در اینجا رابطه‌ای بین این اتفاقات وجود دارد که ببینید ذهن شما را به کجا معطوف می‌کند؟ ذهن شما معطوف به اتفاقاتی می‌شود که امروز در عراق روی می‌دهد. پادشاه آشور می‌گوید: سامرا را محاصره کرده و آن را فتح نمودم و به همراه بیست و هفت هزار و دویست و نود نفر از ساکنین آن از شهر خارج شدم و از بین آنها یک سپاه، آماده کردم و به همراه پنجاه عرابه روانه‌ی لژیون^(۱) پادشاهی شدیم. پادشاه آشوریان (سرجون) بود. برادران گرامی! همان‌طور که می‌دانید آشور در مملکت آشوریان، در موصل واقع بود، همچنین در تورات نقل شده است که قبل از نقل آن باید

۱- از تقسیمات ارتش روم که از سه هزار تا شش هزار نفر تشکیل می‌شد.

بگویم: آنچه در روایات تاریخی درباره ی سرجون و نام او نقل شده، با آنچه درباره پادشاه آشوریان در روایات توراتی نقل شده متفاوت است که در تورات به او شلمناسر گویند: شَلْمَنَاسَر کسی بود که سامرا را محاصره کرد؛ همان طور که در سفر پادشاهان فصل ۱۸ آیه ی ۹ نقل شده است: (و در سال چهارم جزقیای پادشاه که سال هفتم هوشع بن ایله، پادشاه اسرائیل بود، شَلْمَنَاسَر، پادشاه آشور به سامره حمله ور شد و آن را محاصره کرد).

او، سامرا، پایتخت مملکت شمالی سلیمان که بعد از حضرت سلیمان تقسیم شد را محاصره کرد. بعد از این محاصره، عملیات و پیکارهای پی در پی برای به دست آوردن مملکت شمالی بنی اسرائیل صورت گرفت؛ زیرا در همین ببحوحه ی (تقسیم شدن) پادشاهان و حاکمانی حضور داشتند که بر (مناطق) از این مملکت مسلط شدند. در این کشمکش ها، هیچ انگیزه ی ایمانی وجود نداشت. بلکه (بر سر این مناطق کشمکش می کردند) و راه را بر یکدیگر می بستند و بر یکدیگر اعتراض و زورگویی می کردند، تا جایی که امپراطوری ها و کشورهایی که در این برهه زمانی حضور داشتند و بر قسمتی از این سرزمین ها تسلط داشتند، از خود عکس العملی نشان می دادند، که چه شود؟ تا بتوانند به این فتنه ها و آشوب هایی که در این مناطق رخ داده است، پایان دهند، پس آنها چه کردند؟ آنچه این پادشاهان امپراطوری ها انجام دادند، این بود که ساکنین مملکت شمالی را به اسارت گرفته و آنها را به منطقه ی آشوری ها مملکت جنوبی، نقل مکان دادند و به جای ساکنین مملکت شمالی که آنها را نقل مکان داد، قوم دیگری را جایگزین کرد، و آنها را نیز به بردگی گرفتند؛ به همین خاطر در این منطقه تغییر ناگهانی جمعیتی صورت گرفت و تمام فرهنگ اجتماعی منطقه و بنی اسرائیل را دگرگون کردند، و این همان تغییری بود که پادشاهان می خواستند انجام دهند. پس تغییری که در فرهنگ جامعه ی آن روز انجام دادند، با همین ترفند عملی شد و این، کاری نبود که فقط پادشاه آشوری ها انجام داده باشد.. بلکه پادشاه بابل هم در سال ۵۸۶ قبل از میلاد مملکت جنوبی را محاصره کرد. همان مملکت یهودا که پایتخت آن اورشلیم بود و همه را به بردگی گرفت؛ بنی اسرائیل و حتی پیامبران بنی اسرائیل را

به بردگی گرفت و آنها را به بابل انتقال داد. تمام پیامبران بنی اسرائیل و بزرگان آنها و هر آنچه که میراث بنی اسرائیل بود. الان هنگامی که می‌گوییم در این منطقه و برهه زمانی، میراث بنی اسرائیل انتقال یافت و همه را به بردگی گرفتند و هر بلایی را بر سر بنی اسرائیل آوردند و همچنین وقتی می‌گوییم: قومی دیگری را در این مملکت جایگزین بنی اسرائیل کردند، در حین بیان این مسائل، آیا می‌توان درباره بنی اسرائیل و منطقه‌ای که زمانی در آن استقرار داشتند، چنین جمله‌ای را اطلاق کرد؟

(بنی اسرائیل گروهی هستند که در فلان منطقه ساکن بودند)؟؟

خیر. واقعاً نمی‌توان چنین جمله‌ای را درباره بنی اسرائیل به کار برد.

به همین خاطر در منطقه، تغییر فرهنگی شدید بوجود آمد و همان‌گونه که قبلاً هم ذکر کردم، این اتفاقات عقوبت و خشمی از جانب خداوند متعال بود؛ زیرا آنها در مقابل عهدهای الهی ایستادند و آن را نقض کردند. پس خداوند متعال چنین (بلاهایی) را بر آنها مسلط نمود؛ حتی پیامبرانشان، خبر عذاب‌ها را به آنها داده بودند. مثلاً ارمیای نبی، در خبرهای غیبی‌اش گفته بود: (ای بنی اسرائیل! اگر به سوی خداوند متعال باز نگردید، به زودی به مدت هفتاد سال به بردگی گرفته می‌شوید). اما آنها به خبرهای غیبی پیامبران و پند و اندرزهای ایشان، اهمیتی ندادند و هر آنچه که دلشان می‌خواست، انجام دادند تا اینکه وعده‌های الهی، درباره بنی اسرائیل محقق شد. الان تصویرسازی برای شما (حاضرین) و بینندگان، ساده‌تر شده است. واضح‌تر شد که رخدادها به چه شکلی در حال پیشروی است و چه کسی آن را هدایت می‌کند؟

دوباره باز می‌گردیم، به بحث اورشلیم: همان اورشلیمی که سلیمان (عليه السلام) آن را بنا کرد. آیا به حال خود باقی ماند یا اینکه آن را مُنهدم کردند؟

آری!

پادشاهان بابل بعد از اینکه صدقیا را کشتند یا بعد از اسیر نمودن صدقیا، (صدقیا پادشاهی بود که او را پس از جنگ اول به پادشاهی نصب کردند، جنگی که بخت‌النصر برای بدست آوردن مملکت جنوبی به پا کرد. مملکت جنوبی یا بهتر بگوییم: مملکت یهوذا که پایتخت آن اورشلیم بود).

صدقیا را به عنوان پادشاه انتخاب کردند. ولی او پایبند نبود (و زمام امور را به خوبی به دست نگرفت). به همین خاطر جنگی با آنها به راه انداخت و هجومی دیگر که باعث شد صدقا اسیر شود و هر آنکه از یهودیان باقی مانده بود، فرار کرد و اینها فراری شدند؛ به خاطر محاصره و جنگ‌های پی‌درپی و بسیاری از باقی‌ماندگان بنی‌اسرائیل به بابل فرستاده شدند و به جای آنها، قومی دیگر را جایگزین کردند.

اکنون باید ملاحظه کنیم که چه اتفاقی برای هیکل افتاد:

در سفر پادشاهان دوم **فصل ۲۵** آمده است: (پس از اینکه صدقا توسط یهویاکین (یهویاکین پادشاه قبل از صدقیا بود). به عنوان پادشاه انتخاب شد، مدت زمان زیادی نگذشت که صدقیا به بابل تجاوز کرد و این مسئله در سال نهم حکومتش رخ داد. طی این تهاجم، پادشاه بابل نیز به او حمله کرد و همان‌گونه که قبلاً عرض کردم، مسئله‌ی مهم مورد بحث ما این است که چه بلایی بر سر اورشلیم افتاد؟!..)

در همین فصل از سفر پادشاهان دوم **آیه‌ی ده تا آیه‌ی پانزده**، این‌گونه آمده است:

(و تمامی لشکر کلدانیان که همراه رئیس جلادان بودند، حصارهای اورشلیم را به هر طرف منهدم ساختند. و نبوزرادان، رئیس جلادان، بقیه قوم را که در شهر، باقی مانده بودند و آنان که به سوی پادشاه بابل گریخته بودند و بقیه جمعیت را به اسارت برد. اما رئیس جلادان، بعضی از مسکینان زمین را برای باغبانی و فلاحتی واگذاشت و کلدانیان ستون‌های برنزی که در خانه خداوند بود و پایه‌ها و دریاچه برنزی را که در خانه خداوند بود، شکستند و برنز آنها را به بابل بردند. و آتش‌دان‌ها و کاسه‌ها و در واقع طلای آنچه را که از طلا بود و نقره آنچه را که از نقره بود، رئیس جلادان برد).

قطعاً بعد از این مسائل، دیگر هیچ یادی برای هیکل باقی نمی ماند؛ نه برای مردم بنی اسرائیل و نه برای هیکل هیچ اثر و یادمانی؛ به خاطر این جنگ ها و کشمکش های پی در پی که پادشاهان و حاکمان آن زمان به پا کردند، باقی نماند.

آری! پس از این دیگر چیزی از هیکل سلیمان (ﷺ) و حصارهای آن باقی نماند؛ همان گونه که گفتم قبل از اقدام بابل به نابودسازی این شهر در سال ۵۸۷، دوران جولان و تسلط بر منطقه در دست حکومت بابلیان بود. ولی حکومت بابلیان چندی بیش دوام نیاورد؛ زیرا توسط حکومت هخامنشیان با ریاست کوروش نابود گشت. وقتی که کوروش هخامنشی بر بابل مسلط گشت، به بنی اسرائیل که اسیر شده بودند، اجازه داد که به سرزمین های خود بازگردند. اینجا نکته ای بسیار مهم وجود دارد. در تاریخ ذکر شده که بعد از نابودسازی کامل اورشلیم، این سرزمین به مدت صد و پنجاه سال غیر قابل سکونت باقی ماند. بعد از اینکه کوروش آمد و این اسیران را پس از گذشت هفتاد سال از اسارت آزاد کرد، (همان گونه که می دانید، بنی اسرائیل در تمام مدت هفتاد سال اسارت خود در بابل زندگی می کردند). و می دانید اگر انسان تحت سیطره ای آموزه های اعتقادی و اخلاقی خاصی قرار بگیرد، مسلماً عقاید موجود در بابل در اعتقادات دینی اش تاثیر گذار خواهد بود. در این زمان وقتی کوروش به آن ها اجازه داد به سرزمین خودشان بازگردند، از این جهت که می دانستند: آنجا غیر قابل سکونت است، به فلسطین مهاجرت کردند؛ زیرا همان گونه که بیان شد، بنی اسرائیل بعد از محاصره های پی در پی، به صورت گروهی فرار کرده و این سرزمین را ترک کردند و نزدیک ترین منطقه به سرزمینشان، فلسطین بود. از جمله کسانی که به فلسطین رفتند (زربابل) بود که هخامنشیان او را به عنوان پادشاه اورشلیم انتخاب کرده بودند. طبق آنچه در تاریخ توراتی نقل شده (عزرا) بازگشت. (عزرا) در نزد ما عزیز نام دارد، که قبر او در (عماره) موجود است. پس زربابل به همراه عزیز به اورشلیم بازگشت. وقتی می گوئیم: اورشلیم، سوال پیش می آید که اورشلیم دوم کدام است؟ وقتی زربابل به فلسطین بازگشت، بنای اورشلیم را از نو ساخت و این همان است که خودشان می گویند: اورشلیم برای دومین بار

ساخته شد. ولی سوال اینجاست که آیا اورشلیم و هیکل در مکان قبلی خود بنا شد؛ همان مکانی که سلیمان (علیه السلام) آن را بنا کرد؟ مسئله‌ی دیگر تیمن و تبرک است. وقتی انسان چیزی را با برکت می‌داند، فعل شخص یا اثر انسان و یا مکانی را مقدس می‌داند. تلاش می‌کند که آن مسئله با برکت را بر مکان‌های دیگر اطلاق کند، تا با همان اسم از آن یاد شود. فقط به خاطر تیمن و تبرک جستن به آن مسئله، و تبرک جستن، مسئله‌ای معروف است در نزد ما. مثل زمانی که انسان شخصی را به نام یک مقام دینی نامگذاری می‌کند و یا به نام یک مقام علمی، تا با این نام گذاری تبرک بجوید به صاحب نام مبارک، نکته‌ی بسیار مهمی هست که به آن توجه کنید تا بتوانید رابطه‌ها را بیشتر درک کنید؛ هر چند که به عنوان مطلبی در حاشیه و پراکنج بیان شود.

پس از بخت‌النصر که ولی عهد آمد و بر بابل حکومت کرد، مملکت را به تیما منتقل نمود. تیما در حجاز قرار دارد. می‌بینید که انسان به این مسائل توجه نمی‌کند، که مملکتی را به تیما منتقل نمود، تیمایی که در حجاز واقع بود، هر چند مسئله‌ی تیمای حجاز، در گفته‌های تاریخی و همچنین یافته‌های تاریخی، و حتی امروزه، تا حد امکان پنهان شده و ذکر نشده است، طبق ضرب‌المثلی که می‌گوید: با یک تبر به آن ضربه زدند و تلاشی برای یافتن آثار موجود آن نکردند. اما در نهایت حقیقتش روشن شده است و ما آن را نوشته شده می‌یابیم؛ زیرا خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا﴾ آدم (علیه السلام) و همچنین ابراهیم (علیه السلام) ستون‌ها را بالا برد و همچنین می‌بینید که هر پیامبری که از قوم خود می‌گریخت، به این خانه پناه می‌آورد. دقیقاً همان‌طور که در تاریخ نقل شده است؛ زیرا خداوند آن را پناهگاهی امن قرار داد. طبیعتاً انسان به مقدس‌ترین مکان ممکن پناه می‌برد. جایی که بیشترین اطمینان خاطر برای او حاصل شود؛ به همین سبب معمولاً پیامبرانی که احساس خطر می‌کردند، به کجا پناه می‌آوردند؟ بله. به خانه‌ی خدای سبحان. خانه‌ای که ساخته شد تا در آن عبادت انجام شود. همان‌طور که می‌دانید، خانه‌ی خدا بُعد زمانی دارد؛ نه اینکه در غلاف زمان مخفی شده باشد. هر چند که اثر تاریخی و رخدادهای مقدسش، مغرضانه پنهان

گشته باشد. برای این مسئله هم، دست‌هایی پشت پرده وجود دارد و هدف آن پنهان باقی گذاشتن بُعد فرهنگی منطقه و آن کسی که منطقه را بوجود آورد، می‌باشد. به همین خاطر وقتی بیشتر دقت کنیم، می‌بینیم که فرهنگ امروز فرهنگ غربی یونانی است که فکر ما فقط محدود به همین جا می‌شود. این بخشی از آن نقشه‌ی کهنه‌ای است که می‌خواهد مردم را وادار کند به آن و به شهرها و سرزمین‌های مورد نظر توجه کنند. پس از این بنی اسرائیل وقتی در فلسطین مستقر شدند، حکومتی را برای خود پایه‌گذاری کردند که این حکومت تا سال هفتاد میلادی ادامه یافت. این دوره، همزمان با حکومت رومیان بود. پس از اینکه امپراطوری روم، حاکمی به نام هیروود را برای بنی اسرائیل قرار داد و قبل از بعثت سید مسیح (علیه السلام)، تا سال هفتاد میلادی که پادشاه روم احساس خطر کرد، در این برهه زمانی انقلابی را به راه انداخت که هیکل را با وجود اینکه بنی اسرائیل در مدت زمان حضورشان در فلسطین از نو ساخته بودند، نابود ساخت؛ به گونه‌ای که حتی سنگ‌ها و آجرهای آن را قطعه قطعه کرد و از آنها، برای ساخت بناهای دیگر استفاده نمود، و حتی کوچک‌ترین اثری از هیکل باقی نگذاشت و توجه دارید، این هیکل دومین هیکلی بود که توسط (زرابابل) ساخته شد. اگر دقت کرده باشید، برادران گرامی! امروزه یهود در اعلام‌ها و شعارهای خود و در شعائر خود، در مقابل دیواری که دیوار بکاء نام دارد می‌گریند، (به این دیوار، بُراق نیز می‌گویند)، بنا بر اعتقاد آنها، این دیوار بخشی از آن شهری است که هیکل در آن قرار داشت. ولی این اصلاً صحیح نیست. امروزه علوم تجربی و یافته‌های تاریخی نشان می‌دهد که این دیوار، هیچ بُعد تاریخی ندارد و هیچ رمز باستانی در آن نیست که دلالت کند سازندگان آن یهودیان و یا بنی اسرائیل باشند. بلکه نهایتِ قدمت این دیوار، به زمان حکومت بنی‌امیه باز می‌گردد. دولت اموی، اولین دولت کنعانی بود که در فلسطین برپا شد. در گذشته‌ی فلسطین، آنها نتوانستند بنا بر گفته‌ی بنی اسرائیل اثری از اورشلیم بیابند. بنی اسرائیل می‌گفتند: اورشلیم همین است و ما به وصیت‌های خداوند عمل می‌کنیم و ما قطعاً در آینده‌ی نزدیک، اورشلیم را از نو می‌سازیم و این نکته را توجه کنید که آنها، قائل به اورشلیم سوم هستند که

آن را خواهند ساخت. طبق خواسته‌ی خداوند متعال عمل خواهیم کرد. این بخشی از اعتقادات این قوم است.

مسئله‌ی دیگر که به آن اشاره می‌کنم، این است که آیا صحیح است که ما نسبت به تورات امروزی که برآیمان نقل شده است، تسلیم صد در صد داشته باشیم؟ حال آنکه پیش از این همه مردم در نقل حقایق به تورات روایت شده، اعتماد صد در صد داشتند؛ زیرا تورات تنها کتاب الهی تاریخی بود که گذشته‌ها و حقایق را نقل می‌کرد. برای همین هیچ احدی مجوز شرعی برای اعتراض به آنچه نقل کرده است را نداشت. لکن بعد از یافته‌های تاریخی به دست آمده، تقابلی میان روایت‌های توراتی و یافته‌های تاریخی روی داد. برادران گرامی! همان‌طور که می‌دانید، تورات از لحاظ زمانی با فاصله‌ی زیادی از نزولش نگاشته شد. در قرن ششم یعنی پس از بازگشت عزیر، تورات نوشته شد، و اتفاقات گوناگونی بر تورات جاری شد، این نیز مسئله‌ی بسیار مهمی است.

(بنده از شما کمی وقت می‌خواهم تا بتوانم مسائل را کمی روشن‌تر نمایم).

این مسئله، در نهایت اهمیت قرار دارد؛ زیرا تورات وقتی در زمانی پس از نزولش نگاشته شد. یعنی پس از رویدادهایی که بر بنی اسرائیل رخ داد. همان‌گونه که عرض کردم، تغییرات عقائدی و اخلاقی بر بنی اسرائیل مسلط شد....

که بنی اسرائیل این عقائد و اخلاق را از سرزمین‌هایی که فتح شد و آنها در آنجا حضور داشتند و از سرزمین‌هایی که بنی اسرائیل را به اسارت گرفتند، فرا گرفتند.

عزیر همان‌طور که گفته می‌شود، در قرن ششم تورات را نگاشت و اتفاقات گوناگونی بر تورات رخ داد، از جمله اتفاقاتی که بر تورات افتاد، دخالت‌های مقلدینی بود که به آنها (مسورین) می‌گفتند. آنها جملات و کلمات تورات را تحریف کردند.

همچنین خاخام‌های یهودی و علمای یهود، تحریف‌هایی را که این مقلدین در آن دوره در تورات بوجود آوردند، می‌دانستند. ولی دیگر چاره‌ای نداشتند و جایگزینی برای تورات نداشتند. پس بالاجبار موضع‌های تحریف شده‌ی آن را پذیرفتند و به نقاط مشترک و مُسلمات آن عمل می‌کردند. پس از نگاشته‌شدن تورات و پس از فتح نمودن دولت روم و مسلط شدن اسکندر بزرگ بر یونانیان و سقوط منطقه، زبان رایج آن زمان زبان یونانی شده بود. پس بنابراین در قرن هفتم، تورات را به زبان یونانی ترجمه کردند.

برادران گرامی! ببینید نقشه چگونه پیش رفت، نقشه‌ی از پیش تعیین شده‌ای که امروزه جهان را سمت و سو می‌دهد. زمان شروع شدن و عملی شدنش به قبل از دو هزار و پانصد سال باز می‌گردد؛ به همین دلیل وقتی تورات ترجمه شد، بسیاری از مسائل را وارد تورات کردند و همان‌طور که می‌دانید: ترجمه زیر نظر حکومت و پادشاهان حکومت انجام می‌پذیرد و مسلماً حکومت در بسیاری از حقایق و مسائلی که بر ضد دولت یا امپراطوری خود ببینند یا اینکه چیزی از قداست حکومتشان کم کند و شاید مردم از آن سوء استفاده کنند، اقدام به تحریف نماید؛ به همین دلیل بسیاری از مسائل را تغییر داده و برخی جایگاه‌های دیگر را کلاً تحریف کردند. چه مسائل جغرافیایی و چه مسائل اعتقادی؛ تا اینجا مسائل مربوط به تورات بود که خدمتتان عرض کردم.

(بنده خیلی دوست داشتم که وقت به ما مجال می‌داد تا نکته‌های بسیار مهم بحث را بیشتر باز کنم). در این زمینه روایاتی از سوی محمد و آل محمد (علیهم‌السلام) آمده است که می‌توانیم از آن استفاده کنیم. اتفاقاتی که برای حضرت موسی (علیه‌السلام) افتاد، در حجاز رخ داده بود؛ یعنی زمانی که فرار کرد و به همراه بنی اسرائیل خارج شد، آنها را به کجا برد؟ آنها را به منطقه‌ی حجاز برد.

در بصائر الدرجات روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده است که ایشان درباره‌ی کتاب جفر فرمودند: (خداوند متعال پس از اینکه الواح را بر موسی (علیه‌السلام) نازل کرد، الواح را بر موسی در حالی نازل کرد که در آن روشنگری از هر چیزی بود و هر چیزی که تا روز قیامت خواهد بود، پس از اینکه ایام

عمر موسی عليه السلام رو به اتمام بود، خداوند متعال به موسی عليه السلام وحی کرد که الواح را باید به امانت دهد. (جنس الواح) از زیرجد بهشتی بود از بهشت آن کوهی (که موسی در آنجا به لقاء پروردگار رفت). پس موسی به سوی کوه رفت. پس کوه برای موسی شکافته شد. و در کوه الواح پیچیده شده‌ای برای او قرار داده شد. پس از آن موسی آن الواح را در کوه قرار داد و کوه دوباره بسته شد و پیوسته آن کوه و آن الواح به حال خود بودند تا اینکه خداوند متعال پیامبرش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث کرد، (وقتی پیامبر اکرم مبعوث شدند)، سوارانی از یمن به سوی حجاز حرکت کردند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را ببینند، در انتهای مسیرشان به کوه رسیدند. پس کوه برای آنها باز شد).

ببینید عزیزان توجه کنید که کوه کجا واقع شده بود؟ کوهی که موسی عليه السلام الواح را در آن قرار داد، در مسیر بین یمن و مکه و مدینه قرار داشت یعنی هجرت در این منطقه صورت گرفت. این روایت یک روایت بود. روایت دیگری را برای شما نقل خواهم کرد: مکان دفن پیامبر خدا موسی کلیم الله عليه السلام کجاست؟

از امام صادق عليه السلام برای شما روایت نقل می‌کنم: (پدرم از پدر بزرگم از پدرش عليه السلام نقل می‌کند که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی قبر حضرت موسی عليه السلام پرسیدند: ایشان فرمودند: (در راه اعظم) قرار دارد. در نزد (نوشته‌ی قرمز عند الکتیب الاحمر). (برادران گرامی! نوشته‌ی قرمز کجاست؟ امروزه در مُحَسَّر واقع شده، همان‌جایی که حجاج، مشعر را به سوی منا ترک می‌کنند، پس نوشته‌ی قرمز در آنجاست. در همان منطقه، یعنی قبر موسی عليه السلام و الواح در همان منطقه واقع شده‌اند. روایت دیگری در این زمینه وجود دارد که آن را نقل می‌کنم. الواحی که پس از بازگشت موسی عليه السلام به سوی قومش، شکسته شدند، آن صخره‌ای که الواح بر روی آن شکسته شد: از امام عليه السلام پرسیدند که

جریان آن صخره در یمن چیست؟ فرمودند: (همان صخره‌ای است که در زمان ناراحتی موسی عليه السلام)
الواح بر روی آن شکستند.)^(۲)

به اهداف دقت کنید و این روایات را ملاحظه کنید که اشاره و تاکید دارد، بر اینکه موسی عليه السلام بنی اسرائیل را به منطقه‌ی حجاز و مکه آورد و همچنین قربانگاه تحریف شده است.
(همین مطلب را بگویم. بحث تمام است. ان شاءالله)

یک شاهد مثال برای شما می‌آورم که تحریف شدن قربانگاه برای شما روشن شود. پیامبر خدا ابراهیم عليه السلام وقتی که دستور داشت، پسر بزرگتر خود را قربانی کند، (البته آن‌ها قائلند که اسحاق ذبیح‌الله است و این در تورات نقل شده است که اسحاق ذبیح‌الله است) قائلند که قربانی شدن بر اسحاق واقع شد. ولی واقعیتی که در قرآن نقل شده است، متفاوت است، چه می‌گویید؟ می‌گویید اسماعیل عليه السلام ذبیح‌الله بوده است، و سنت قربانی نمودن از حضرت ابراهیم عليه السلام است. پس سنت فدا و قربانی از پیامبر خدا ابراهیم عليه السلام است. برای همین است که یهودیان امروزه قائلند که عبادتشان ناقص است و این عبادت کامل نمی‌شود؛ مگر اینکه هیکل از نو ساخته شود که ما بتوانیم در پیشگاه هیکل قربانی‌ها و فداها را تقدیم کنیم تا عبادتمان تکمیل و پذیرفته شود. اگر هیکل را بنا کرده و قربانی‌ها را تقدیم نمایم، دیگر گریه‌ها و نوحه‌سرای‌های آن‌ها در مقابل دیوار بکاء، برای آن‌ها به پایان خواهد رسید؛ به همین خاطر آن‌ها اصرار دارند که این هیکل را بسازند تا عبادت‌هایشان تکمیل شود. ولی قربانی و فدائی که سنت پیامبر خدا حضرت ابراهیم عليه السلام که خداوند متعال آن را واجب کرده، کجا

۲- بحارالانوار ج ۱۳ باب ۸ حدیث ۱۹- یر، بصائر الدرجات علی بن خالد عن ابن یزید عن عباس الوراق عن عثمان بن عیسی عن ابن مسکان عن لیث المرادی عن سدید قال: کُتِبَ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَرَّ بِنَا رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ فَسَأَلَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْيَمَنِ فَأَقْبَلَ يُحَدِّثُ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ تَعْرِفُ دَارَ كَذَا وَ كَذَا قَالَ نَعَمْ وَ رَأَيْتُهَا قَالَ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ تَعْرِفُ صَخْرَةً عِنْدَهَا فِي مَوْضِعِ كَذَا وَ كَذَا قَالَ نَعَمْ وَ رَأَيْتُهَا فَقَالَ الرَّجُلُ مَا رَأَيْتُ رَجُلًا أَعْرَفَ بِالْبِلَادِ مِنْكَ فَلَمَّا قَامَ الرَّجُلُ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا الْفَضْلِ تِلْكَ الصَّخْرَةُ الَّتِي غَضِبَ مُوسَى فَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ فَمَا ذَهَبَ مِنَ التَّوْرَةِ التَّقَمَّتْهُ الصَّخْرَةُ فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ رَسُولَهُ أَذْنُهُ إِلَيْهِ وَ هِيَ عِنْدَنَا^۲.

واقع می‌شود؟ آنها به حضرت اسحاق (علیه السلام) نسبت داده اند، تا بتوانند بگویند و این شرعیت را برای کار خود درست کنند که قربانگاه کجا بوده و قربانی برای چه کسی رخ داده؟.....

ببینید عزیزان! آنها ممکن است مکان‌ها و نام‌های مکان‌ها را در نقل تاریخی دستخوش تغییر کنند و بگویند که اسحاق ذبیح بوده و اسحاق در فلسطین ساکن بوده است، یا هر چیز دیگری که بگویند. ولی اگر بگویند که ذبح برای اسماعیل محقق شد، قربانگاه کجا خواهد بود؟ قربانگاه در همان جای معروفی است که همه می‌دانند؛ همان جایی که در اعمال حج، قربانی‌ها را سر می‌برند.

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

<https://youtu.be/TZ7P18pqQds>